

نقش حروف زاید در علم صرف

حمیدرضا رضائی - طلبه سطح یک مدرسه علمیه امام صادق (ع) دماوند

چکیده

«علم صرف»، علم شناخت کلمه است و می‌آموزد که چگونه یک کلمه را در ساختارهای متفاوت برده تا از آنها معانی گوناگون به دست آریم. حروف زاید نیز در ارتباط با کلمات، موجب تفاوت معنایی آنها می‌گردد. این مقاله که با هدف بیان جایگاه و فوائد حروف زاید و نقش آن در تغییر معانی کلمات به نگارش درآمده است، با ارائه تعریف حروف زاید و اصلی به بررسی و تفکیک جایگاه حروف دهگانه زاید پرداخته است.

همچنین در نوشتار حاضر، روشهای نهگانه تشخیص حروف زاید نام برده شده و مهمترین آنها توضیح داده شده است. فوائد هفتگانه وجود حروف زاید در کلمه نیز در بخش پایانی مقاله جای گرفته است. مجموع حروفی که تمام کلمات هم جنس وجود دارند را حروف اصلی و مابقی آن را «زاید» نامیده‌اند. تشخیص حروف زاید و غیر زاید برای جلوگیری از خطا در گفتار و نوشتار میباشد که نقش به سزایی در هم در مفاهیم و هم در معانی دارد.

کلیدواژه

حرف زاید، زوائد، زوائد دهگانه.

مقدمه

به‌طور کلی در علم صرف بحث پیرامون دو موضوع دوران دارد؛ اول شناخت ساختن کلمه و دوم اینکه یک کلمه را چطور در ساختارهای متفاوت برده و ترجمه‌ها و معانی گوناگون از آن به دست آوریم. فایده مهم علم صرف دانستن اوزان اسماء و افعال و شناخت کلمات «صحیح و معتل» است.

با توجه به نکته فوق‌الذکر اگر قرار باشد معانی و مفهوم کلمات و عباراتی که در مطالعات روزمره به آنها بر می‌خوریم را به‌طور صحیح درک کنیم، اول لازم است وزن و ریشه کلمه را به درستی تشخیص دهیم تا دچار خطا و اشتباه در فهم نشویم. بنابراین در این مقاله اهتمام نویسنده بر آن است که حروف زاید که در علم صرف از آنها بیشتر به «زیاده» تعبیر میشود، به مخاطب بشناساند؛ چرا که غیر این حروف «زیاده» هرچه در کلمه باقی بماند، از حروف اصلی بوده، ریشه آن کلمه است.

از آنجا که علوم ادبیات عرب همگی برای جلوگیری و احتراز از به خطا افتادن در تکلم یا کتابت میباشد و به خاطر اینکه جایگاه هر یک از علوم ادب را بشناسیم و با نگاه بینا بتوانیم جایگاه هر کدام از علوم ادب عرب اعم از صرف، نحو، معانی و بیان و ... را تشخیص دهیم، از این رو نگارنده لازم دید تا در یک نگاه کلی به بیان آنها پرداخته و خواستگاه آنها را بیان کنیم. این علوم در ابتدا به دو قسم اصول و فروع تقسیم میشود؛ در قسمت اصول بحث یا از مفردات است یا از مرکبات، و بحث در مفردات یا از جهت حروف اصلی است که «علم لغت» نامیده میشود، یا از جهت وزن و ساختار ظاهری و صوری است که «علم صرف» نامیده میشود، و یا از جهت اشتقاق بعضی به بعضی دیگر بالاصالة و الفرعية است که «علم اشتقاق» نامیده میشود.

مرکبات نیز دو دسته‌اند؛ مرکبات مطلقه و مرکبات موزونه. اما مرکبات مطلقه پس بحث از آن یا به اعتبار هیئات ترکیبیه و ادای هیئات است معانی اصلیه خود را که «علم نحو» نام دارد و یا به اعتبار افاده هیئات، معانی را که مغایر است با معانی اصلیه خود، که این شامل «علم معانی» است و یا به اعتبار کیفیت افاده معانی است در وضوح و خفا که «علم بیان» است.

بحث از مرکبات موزونه یا از حیث وزن مرکبات است که «علم عروض» است یا از حیث اواخر ابیات مرکبات که «علم قافیه» است. اما فروع که بحث در آن یا متعلق به نقوش کتابت است و یا اختصاص به منشور دارد که «علم انشاء النثر» است که عبارت از رسائل و خطب باشد، و یا تعلق و اختصاص به هیچ کدام ندارد که «علم المحاضرات» است و تاریخ از این قسم است.

پس از ذکر توضیحات اجمالی به موضوع بحث «حروف زاید» وارد میشویم.

تعریف حروف اصلی و زاید

برای شناخت حروف اصلی از زاید شاید بهتر باشد که ابتدا تعریف دقیقتری از آن به‌دست آوریم. درباره تعریف حروف اصلی و زاید بیشتر دانشمندان دستور زبان و ادبیات عرب، مجموع حروفی که در تمام کلمات هم جنس وجود دارند را حروف اصلی و حروف دیگر کلمه را «زاید» یا «زیاده» نامیده‌اند (عرب خراسانی، 1385 ق: 50؛ ادیب نیشابوری اول، 1428 ق: 50؛ امین شیرازی، 1385: 3/83؛ زمخشری 1422 ق: 5/314).

ابتدا باید بدانیم که «ابن عصفور» راههای شناخت حروف اصلی کلمه از زیاده‌های آنرا تا 9 صورت شمرده است که در این بخش تنها به ذکر نام آنها اکتفا کرده، در جای خود به بیان موارد پرکاربرد آن می‌پردازیم:

1. اشتقاق؛

2. تصریف؛

3. کثرت حرفی که در جای معین زیاد میگردد؛

4. لازم بودن در معروف الإشتقاق و التصریف؛

5. ملازم بودن حرفی از حروف زیاده- بنایکلمه را؛

6. بودن زاید از حروف معانی؛

7. نظیر؛

8. خارج شدن از اوزان موجود در کلام عرب؛

9. دخول در باب اوسع الباین (زکی جعفری، 1385 ق: 1/33؛ ادیب نیشابوری اول، 1428 ق: 418-437؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 258).

حرفی که غالباً زیاده واقع می شوند:

طبق اتفاق نظری که علماء علم صرف دارند «حروف زیاده» را ده تا می دانند و این ده تا را چنین می شمارند: (س، الف، لام، میم، واو، نون، هاء، یاء، همزه، تاء).

ما برای فراگیری بهتر این حروف، کلماتی که این حروف در آن ها جمع شدند را بیان می کنیم که عبارت اند از: «هم یتساءلون»، «الیوم تساء»، و «سألتمونیهما» و می بینیم که «ابن مالک» به چهار شکل این حروف را در چهار عبارت در اشعار خود جمع کرده است: «هنا و تسلیم»، «تلا یوم آنسه»، «نهایه مسؤول»، «أمان و تسهیل» و ادیب نیشابوری می گوید: بهترین جمله ای که در جمع «حروف زیاده» گفته شده قول شاعر است:

سالت حروف الزایدات عن اسمها فقالت و لم تبخل الأمان و تسهیل (زکی جعفری، 1385 ه: 149 - 1/148، ادیب نیشابوری اول، 1428 ه: 411؛ بدیع یعقوب، 1390 ه: ج 1، 699؛ ابن جنی 1419 ق: 116-115؛ امین شیرازی، 1385: 3/82؛ زمخشری 1422 ق: 4/357؛ استرآبادی، 1379: 2/331).

البته هر وقت می گوئیم حروف زاید این ده تاست، به این منظور نیست که هرگاه در کلامی این حروف را دیدیم سریع به عنوان زیاده زیر آن ها خط بکشیم بلکه منظور این است که اگر قرار باشد حرف در کلمه ای زاید باشد حتماً باید یکی از این حروف ده گانه باشد (علی دوست، 1388 ه: 174؛ استرآبادی، 1379: 2/331). مگر در چند مورد که استثناء شده است که این موارد به شرح ذیل می باشند: یکی در باب تضعیف است که فرقی نمی کند که این تضعیف برای الحاق باشد یا نباشد؛ مانند: «قردد، عبر» که در این مثال ها (دال و باء) که تکرار شده اند جزو حروف ده گانه زیاده نیستند و البته به بیان این بپردازیم که در این طور موارد تمام حروف هجاء می توانند زاید واقع شوند؛ چه از حروف ده گانه باشند و چه نباشند، مانند: «علم و جمع» یا «قطع و سرح» (ادیب نیشابوری اول، 1428 ق: 413)؛ و در ادامه لازم به ذکر است که آقای استرآبادی در شرحشان که بر کتاب شافیه بر این نظر است؛ کسانی که می گویند که در الحاق بدون تضعیف می توان از حروف غیر «هم یتساءلون» استفاده کنند گفته هایشان صحیح نیست. او همچنین می گوید: «لا تكون الزیاده بغیر التضعیف إلا منها، فأما الزیاده بالتضعیف سواء كان التضعیف للإلحاق أو لغیره فقد تكون منها و قد لا تكون.» (استرآبادی، 1379 ه: 2/332، سیبویه 1966 م: 4/408).

و باید بدانیم که در باب مضاعف حتماً یکی از حروف تکرار شده اصلی و دیگری زاید است مگر اینکه دلیل بر اصل بودن هر دو حرف تکراری بیاوریم مثل (ردّ) زیرا اگر یکی از حروف تکراری (دال) را زاید و دیگری را اصلی بگیریم در این فعل خلل وارد می شود که ساختار آن ناقص است و فعل دو حرفی نداریم (ادیب نیشابوری اول، 1428 ق: 444).

جایگاه هایی که حروف (زیاده) در آنجا زاید واقع می شوند:

همان طور که بیان شد حروف زیاده ده نوع هستند که در جایگاه های تقریباً مشخصی زاید، واقع می شوند که ما تصمیم داریم در این بخش به آن جایگاه ها اشاره کنیم و در ابتدا از جایگاه زاید شدن حرف (الف) شروع می کنیم:

در باب الف

(الف) چون حرکت نمی پذیرد در ابتدا کلمه واقع نمی شود (زکی جعفری، 1385 ق: 1/82؛ زمخشری، 1422 ق: 5/322)؛ و لذا حرف (الف) را در غیر اول کلمه پیش می گیریم.

لازم است بدانیم به طور کلی (الف) به سه صورت تصور می شود:

اول (الف) از حروف اصلیه باشد = که این فقط در دو مورد صورت می گیرد:

1. در حرفی مانند (ما) و (لا) چون در آن ها تصریف داخل نمی شود (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 252).

2. در اسماء متوغلّه در بناء که دلیل بر زیاده بودن (الف) در این کلمات نداریم و الف در اینجا غیر منقلبه است یعنی اصلی، مثل (واو) یا (یاء) در آن احتمال داده نمی شود که بگوئیم این (الف) منقلبه است پس محکوم به اصالت است (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 252).

دوم (الف) زاید مانند (ضارب) زیرا ضَرْب مبدأ اشتقاق آن و بی (الف) است، پس در (ضارب) که آمده زاید و (الف) اسم فاعل است (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 251).

سوم (الف) منقلبه که بر دو قسم است:

1. منقلبه از واو چون (الف)(غزا) که در اصل از (غزو) است.

2. منقلبه از (یاء) مانند الف (رمی) که این در اصل از (رمی) آمده است (زکی جعفری، 1385 ه: 1/190؛ بدیع یعقوب و

الاسمر، 1418 ق: 252)

پس از شناخت انواع الف فهمیدیم که گروه از (الف ها) به صورت حرف اصلی می آیند دیگر در اینجا در مورد آن ها بحث نمی کنیم و بحث ما درباره (الف) زاید و (منقلبه) است.

(الف) گاهی زاید می آید و این (الف) زاید گاهی منقلبه است و گاهی غیر منقلبه و جایگاه و شروط زاید آمدن آن شرح ذیل است: نیاز است که بدانیم الف در حرف دوم مثل (فاعل) یا حرف سوم مثل (عمار) یا چهارم مانند (عَطَشِي) و (مَعْرِي) و پنجم مانند (حل باب) و (جَحْجَبِي) و (سَلَامِي) به ضم سین و ششم چون (قُبْعَثِي) یا هفتم چون (بردرایا) می آید (زمخشری، 1422: 5/323) برای اینکه معلوم شود (الف) زاید است باید با بیش از دو حرف اصلی در کلمه جمع شده باشد و اگر چنین نباشد معلوم می شود که (الف) زاید نیست بلکه منقلبه می باشد مانند (باع) - (حَال) (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 252) بعد از این که جایگاه (الف) اصلی مشخص شد (الف) یا زاید در فعل و اسم معرب یا اصلی و اصلی آن یا منقلبه است یا غیر منقلبه مانند (الی) جمع آن (الاء) در آیه کریمه «فَبَآئِ الْاِءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (الرحمن/3)؛ (امین شیرازی، 1385 ه: 3/83؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 224؛ زمخشری 1422 ق: 5/324)

2 و 3 در باب (واو) و (یاء)

این دو حرف با دو شرط زایندند:

1. با بیش از دو حرف اصلی همراه شوند مثل «صِرْفٌ»، «زَينِه»، «عَثِيرٌ»، «يَهْيَرٌ»، «عُوسَجٌ»، «حَوْقَلٌ»، «دَهْوَرٌ»، «قَلَنْسُوهُ» و «عَجُوزٌ» در آیه شریفه «قَالَ عَجُوزٌ عَقِيمٌ» (ذاریات/59)؛ و مانند: مصیطر در آیه مبارکه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» (غاشیه/22) ولی (یاء) در کلمه (بیت) چون همراه دو حرف اصلی آمده است زاید نمی باشد بلکه اصلی است (امین شیرازی، 1385 ه: 3/83) و (واو) در اول کلمه زاید واقع نمی شود بلکه اصلی است مثل (وَرْتَلٌ) بر وزن (فَعْلَلٌ) که نون آن زاید است و ملحق به سفر جل می شود (زکی جعفری، 1385 ه: 1/197؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 256 - 254؛ ابن جنی 1419 ق: 125)

2. (واو) اول کلمه (یاء) قبل از چهار حرف اصلی نباشد پس (واو) (وَرْتَلٌ) چون اول کلمه است و یاء (یستعور) چون قبل از چهار حرف اصلی (سین - تاء - عین - راء) آمده است زاید نیستند ولی یاء (یلمح - ضیغم - غَضِيبٌ) زاید است (امین شیرازی، 1385 ه: 3/83، بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 254 و 256، زمخشری 1422 ه: 5/324، سیبویه 1966 م: 4/357) 3. (واو) و (یاء) مکرر نباشند پس (واو) در (وَعَوَعَةٌ) و (یاء) در (يُؤَيُّوُ) زاید نیستند چرا که هر کدام دو بار تکرار شده اند (امین شیرازی، 1385 ه: 3/83، زکی جعفری 1/196: 1385، زمخشری 1422 ق: 5/327)

4 و 5 در باب (همزه) و (میم)

این دو حرف با داشتن دو شرط زاید قرار می گیرند:

1) وقوع در اول کلمه: مَقْتَلٌ - مَضْرِبٌ - مُكْرَمٌ - مَقْيَاسٌ - أَذْنَبٌ - أَكْرَمٌ (ابن جنی 1419 ق: 138-116؛ زمخشری 1422 ق: 5/328) 2) وقوع قبل از سه حرف اصلی - مثل همزه (إِصْبَغٌ) و (أَحْمَدٌ) در آیه کریمه (مِشْرًا بِرَسُولٍ) پس چون (همزه) (کتاب یل) و (مِیم ضِیْعَمٌ) چون اول کلمه نیامده زاید نیست (امین شیرازی، 1385: 3/84، زمخشری 1422 ق: 5/317) همزه آخر کلمه مثل همزه (حمراء و سماء) گاهی زاید و گاهی اصلی است. قاعده اش این است که اگر همزه، بعد از الفی باشد که قبل از آن الف، دو حرف اصلی قرار داشته باشد زاید نیست، مثل همزه (حمراء - عاشوراء - قاصعاء)؛ (امین شیرازی، 1385 ه: 85-3/84، زکی جعفری 1/161: 1385، ابن جنی 1419 ق: 116)

6 در باب حرف نون

به طور کلی نون بر دو نوع است: 1) زاید؛ 2) اصلی.

قسم اول که زاید است عبارت است از نون در موارد ذیل:

1. نون متکلم مع الغیر فعل مضارع نذهب نکتب؛ 2. نون در باب (انفعال) و مشتقات آن یعنی (انفعل)، (ینفعل) و (منفعل) ...؛ 3. نون تشبیه و جمع مذکر سالم مانند (زیدان)، (زیدون) و (زیدین) (زیدین)؛ 4. نون علامت رفع در فعل مضارع چون (یفعلان) و (تفعلان)؛ 5. نون تاکید چون (هل تقومن) و (هل تقومن)؛ 6. نون وقایه که بعد از آمدن یاء متکلم در آخر فعل و قبل از یاء ملحق می گردد تا فعل را از اشتباه شدن اسم نگه دارد مانند (ضرینی) و (اکرمنی)؛

7. نون تنوین چون (رجلٌ) که مرکب است از نون ساکنه و حرکت ضمه یا فتحه و یا کسره؛

8. نون جمع مکسر که بر وزن (فعلان) عثمان است یا فعلان عمران، پس (قضبان) را نمی شود زایده قرار داد زیرا وزن این کلمه با او زن جمع مکسر که (فُعْلان یا فَعْلان) می باشد مطابقت ندارد؛

9. نون متکلم مع الغیر فعل ماضی چون (ضرینا) و (اکرمنا) (زکی جعفری، 1385 ه: 1/177، بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 243، زمخشری 1422 ق: 5/334، سیبویه 1966 م: 4/358)

و اگر بخواهیم به شکلی دیگر بیان کنیم شاید بتوان این طور گفت:
زاید شدن نون یا در اول است یا وسط و یا در آخر کلمه می باشد.
نون زاید؛ که سه قسم دارد:

اول: اول فعل مضارع همان طور که بیان شد؛

وسط: با دو شرط (1 ساکن بودن (2 دقیقاً در وسط کلمه قرار گرفتن. مانند: غَضَنْفَر: قبل و بعدش 2 حرف و خود نون هم ساکن است؛
آخر: که دو شرط دارد:

الف) بعد از الف باشد؛

ب) در صورتی که قبل از الف، بیشتر از دو حرف اصلی باشد؛ مثل (غَضبان)؛ (امین شیرازی، 1385 ه: 3/85)
در تمامی مواردی که ذکر شد نون زاید بوده و نیازی به دلیل ندارد.

7 باب حرف تاء

تاء به طور کلی بر دو قسم است:

1) محکوم به اصالت و نمی شود گفت زاید است مگر به دلیل؛

2) محکوم به زیادت و حکم به اصالت نمی شود (زکی جعفری، 1385 ه: 1/186؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 249)
تاء در موارد ذیل زاید است:

1- تاء در اوائل افعال مطاوعه چون (کَسَرْتَه فتکسر) (دحرجته فتدحرج)؛ (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 249).

2- تاء (افتعل) و (است فعل) و متصرفات این دو باب؛ (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 249؛ امین شیرازی 3/86).

3- تاء تانیث چون (قامت) و (خرجت) و (قائمه) و (خارجه) و (لات)؛ (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 249؛ امین شیرازی 4/385: 1385/3/86؛ سیبویه 1966 م: 4/385).

4- تاء (اتین) از حروف مضارع مانند (تضرب) و (تنصر) و ...؛ (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 249؛ امین شیرازی 1385: 3/86).

5- تاء مخاطب مانند (انت) (انت) (انتما) - (انتم) (انتن). (زکی جعفری، 1385: 1/187؛ زمخشری 1422 ق: 5/336؛ سیبویه 1966 م: 4/358؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 223).

تاء در تمام مواردی که در بالا ذکر شد محکوم زیادت است و در غیر موارد که ذکر شد محکوم به اصالت مگر دلیل خاصی داشته باشیم،
مانند:

1- تعضوض که ریشه آن (عض) می باشد پس حروف اصلی را می دانیم و هر حرف غیر از این حروف اصلی زاید می باشند؛

2- تجفاف چون از جفوف گرفته شده است پس معلوم می شود که (تاء) در آن از جمله حروف زاید است؛

3- (تلقاء) که گرفته می شود از (لقاء) پس معلوم می شود که تاء در آن حرف زاید بر حروف اصلی می باشد؛

4- (تمساح) که از (مسح) گرفته می شود (زکی جعفری، 1385 ه: 1/188؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 250).

8 در باب حرف زاید (سین)

حرف (سین) در موارد ذیل زاید واقع می شود:

1. در (استفعل) و مشتقات او چون فعل مضارع و اسم فاعل و مفعول و زمان و مکان و مصدر میمی، مثل (یستفعل)، (مستفعل) و (مستفعل) و ... (بدیع یعقوب و الاسمر 1418 ه: 229، امین شیرازی 3/86: 1389).

2. در کاف مونث برای تبیین کسره آن، در حالت وقفی چون (اکرمت کس) و این لغت در بعض عرب استعمال دارد مانند: (مررت به کس)؛ (زکی جعفری، 1385 ه: 1/157؛ بدیع یعقوب و الاسمر 1418 ق: 229؛ سیبویه 1966 م: 4/358).

9 در باب حرف زاید (هاء)

هاء در موارد ذیل زاید قرار می گیرد:

1- بعد از فعلی که آخرش حذف شده و بر دو حرف باقی مانده که یکی از آن ها زاید است؛ مانند هاء (لَمْ يَقِهِ وَ لَمْ يَعِهِ) (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 227؛ زمخشری 1422 ق: 5/340؛ امین شیرازی، 3/87: 1385).

2- در جمع (أُم) مثل هاء (أُمّهات) در آیه؛

«إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَتْ فِي بَطُونِ أُمّهاتِكُمْ» (نجم 32 /)؛ که در اصل باید «أُمّات» گفته می شد. (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 227؛ زمخشری 1422 ق: 5/340؛ امین شیرازی، 3/87: 1385).

3- در فعل (أَرَأَيْتُ) که (أَهْرَاقُ يَهْرِيقُ) گفته شده، به قول سیبویه؛ مثل (هَيْهَاتَا تَهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ) (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 229؛ زمخشری 1422 ق: 5/343؛ امین شیرازی، 3/87: 1385).

4- بعد از (ما) ی استفهامیه با دو شرط؛

الف: لفظ (ما) مجرور به حرف یا مجرور به اضافه باشد.

ب: بر لفظ (ما) وقف شود. به ترتیب مثل هاء (لِمَهُ) و (جئْتْ مَجِيءَ مَه) که در اصل (لِما) و (مَجِيءَ ما) بوده است (امین شیرازی، 1385 ه: 87؛ زکی جعفری، 1/155: 1385).

10 در باب حرف زاید (لام)

لام در موارد ذیل زایده است:

1- در اسم اشاره مثل (ذلک تلک - هُنَالک) البته در اینجا دو قول است بعضی ها مانند: ابن حاجب که گفته اند= (ذاک) برای متوسط باشد و لام برای دلالت بر معنای بعید در اینجا بکار می رود در این مورد لام زاید نیست اما برخی از جمله ابن مالک و برخی از عرب که می گویند در (اولالک)(تالک)(هنالک) از اسماء اشاره همان معانی می دهند که همین کلمات بودن (لام) آن معنا را دارند پس معلوم می شود که (لام) در این موارد زاید است (امین شیرازی، 1385 ه: 3/88؛ زکی جعفری 1/154: 1385؛ زمخشری 1422 ق: 5/345؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 226)

2- در کلماتی مانند (عبدل) - (زی دل) که دلیلی که برای زایده آمدن (لام) در این مثال ها می گویند این است که این کلمات با (لام) همان معنای بدون (لام) را می دهند لذا معلوم می شود که زاید هستند (زکی جعفری، 1385 ه: 1/154؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 226؛ زمخشری 1422 ق: 5/346)

3- در کلمه مانند (هیقل) و (طیس) که ممکن است لام آن اصلیه یا زاید باشد و چون زیادی (باء) اوسع از زیادی (لام) است و دلیل که برای زاید بودن (لام) در این موارد داریم این است که این کلمات بودن (لام) همان معنایی را می دهند که اگر (لام) در آن ها موجود باشد آن معنا را می دهند (زکی جعفری، 1/154: 1385؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 226؛ زمخشری 1422 ق: 5/346)

اسباب شناختن حروف اصلی از زیاده:

در باب راه های شناخت حرف اصلی از زاید لازم به بیان است که بگوئیم ابن عصفور آن ها را منحصر به نه (9) سبب می داند که ما در اینجا به بیان توضیح برخی موارد آن می پردازیم.
سبب اول: اشتقاق؛

سبب دوم: تصریف؛

سبب سوم: کثرت حرفی که در جای معینی زیاد می گردد؛

سبب چهارم: لزوم در معروف الاشتقاق و التصریف؛

سبب پنجم: ملازم بودن حرفی - از حروف زیاده بنای کلمه ای را؛

سبب ششم: بودن زاید از حروف معانی؛

سبب هفتم: نظیر آن اینکه در لفظی از الفاظ حرفی باشد که محل آن مکان نباشد مگر بر زیادت؛

سبب هشتم: خارج شدن از اوزان موجود در کلام عرب؛

سبب نهم: دخول در اوسع البابین (زکی جعفری، 1385 ه: 1/33-34؛ ادیب نیشابوری اول، 1428 ه: ق: 417؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 257)

اولین راه شناخت حروف اصلی از زیاده (اشتقاق)

برای بیان بهتر این سبب از مسببات شناخت حرفی اصلی از زاید بهتر است انواع اشتقاق را بگوئیم:
خود مشتق بر 3 قسم است:

1. صغیر؛ 2. کبیر؛ 3. اکبر.

الف) صغیر: عبارت است از تناسب دو لفظ از جهت معنا و لفظ در حروف و ترتیب مانند= ضَرَبَ که از ضَرَب مشتق شده است؛

ب) کبیر: و آن عبارت است از تناسب دو کلمه در حرف به تنهایی مانند= جَبَدَ و جَذَبَ؛

ج) اکبر: و آن عبارت است از تناسب در مخرج حروف دو کلمه مانند: تقوی - وتری؛

و البته لازم به ذکر است که مراد از اشتقاق در اینجا همان اشتقاق صغیر است که به عنوان اولین راه ذکر شد (زکی جعفری، 1385 ه: 1/33؛ امین شیرازی 3/78-79: 1385؛ استرآبادی. 2/334). 1379

دومین راه شناخت حروف اصلی از زیاده (تصریف)

تصریف عبارت است از اینکه یک کلمه را در اوزان و صیغه های متفاوت ببریم و هر حرفی که در تمام این اوزان و صیغه ها ثابت بود ریشه اصلی کلمه است مانند مصدر (ضَرَبَ) که اگر بر وزن (جعفر) بنا کنیم می شود (ضَرِبَ) و بر وزن (قمطر) بنا کنیم می بینیم که می شود (ضَرَبَ) و یا به عنوان مثال بر وزن (درهم) ببریم که می شود (ضَرِبَ) می بینیم که در تمام این صیغه ها سه حرف (ض-ر-ب) بودن تغییر تکرار شده اند (زکی جعفری 1385 ه: 37؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ه: ق: 259)

سومین راه شناخت حروف اصلی از زاید (کثرت) نام دارد:

کثرت حرفی که جای معینی زاید می گردد که زاید بودن آن حرف در آن مکان بسیار و اصلی بودن آن کم است؛ پس اگر در کلمات و لغات عربی وزن هایی پیدا شد که اصل اشتقاق و تصریف آن معلوم نبود مثل کلمه (افکل) واجب است حمل شود بر واجب بودن باب (احمر) و (اصغر) - و به (ارطی) و نظایر آن توجه نشود چون اصالت همزه در آن ها تحلیل و در باب (احمر) و اخوک آن کثیر است (زکی جعفری، 1385 ه: 1/38؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 266؛ ادیب نیشابوری اول 1428 ق: 442؛ استرآبادی 1379: 2/351).

چهارمین راه شناخت حروف اصلی از زاید (زاید بودن از حروف معانی):

3- در این باب یک مثال شایع و پر کاربرد وجود دارد به نام حروف مضارع یا همان (اتین) و (باء تصغیر) که مجرد وجود (یاء) افاده غیبت و (تاء) افاده مخاطب بودن صیغه فعل را می کنند همین طور در (همزه) و (نون) که ترتیب افاده متکلم وحده و متکلم مع الغیر بودن را در فعل افاده می کند و این ها حروف معانی اند. پس باید این حروف زایده باشند چون حرف اصلی در کلمه به طور استقلال افاده معنی نمی کند (زکی جعفری، 1385 ه: 1/39؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 265)

پنجمین راه شناخت حروف اصلی از زاید

«خارج شدن از اوزان موجود در کلام عرب:»

4- و آن اینکه اگر حرفی زاید باشد کلمه که حرف در آن است دارای نظیر باشد و اگر زاید نباشد خروج عن النظر لازم آید و بالعکس با توجه به این چه که بیان شد. طبیعی است که در اینجا باید حمل کنیم بر چیزی که سبب خروج عن النظر نشود= مثالی که در این باب رایج است (غزویت) به معنای قد کوتاه و یا (مصیبت)، که اگر تاء زاید باشد وزن آن (فعلیت) می شود و این وزن در کلام عرب بسیار استعمال دارد و مانند کلمه (عفریت) و در قرآن چنین وزنی وجود دارد مانند «قال عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آيَتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ» (نمل/39) و از این جهت (تاء) در کلمه (غزویت) را حمل بر زیادت می کنیم (زکی جعفری، 1385 ه: 1/40؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 265؛ ادیب نیشابوری اول، 1428 ه: ق: 437).

چرا حروف زاید در کلمات و لغات عرب به صورت زیاده قرار می گیرند.

بعد فهمیدن جایگاه ها زاید واقع شدن و برخی راه های شناخت این حروف باید بدانیم که این حروف طبق جایگاه هایی که قرار می گیرند و مکانیتی که در لغات و کلمات عرب دارند یک نوع فایده ای را افاده می کند که اکنون در این بخش قصد داریم به مواردی از آن بپردازیم:

اول (برای الحاق مانند زیادی (واو) در کوثر- زیادی (الف) در علقی (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 276؛ استرآبادی: 1379/2/331؛ سیبویه 1966 م، 4/156)

دوم) برای افاده معنایی مانند حروف مضارعه یا همان (اتین) که بر سرافعال مضارع واقع می شوند.

سوم) برای امکان ابتدا به ساکن؛ مانند زیادی همزه وصل در ابتدای کلمات با وزن (افتعل) و (انفعل) و ... و به خاطر همین امر هم (هاء سکت) در آخر افعال مجزومه به شرط اینکه فعل مجزوم بر یک حرف باقی بماند مانند (فَه) که صیغه امر است از (وفی - یفی) و امر از (وعی، یعنی) که می شود (عَه) زیرا که نطق به حرف واحد ممکن نبوده و کمتر از دو حرف در افعال نمی شود، تا به یکی ابتدا و به دیگری وقف کرد (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 276)

چهارم) برای بیان حرکت مانند زیادی هاء سکت در کلمه (کتابیه) و (سلطانیه) (حاقه/29)؛ (بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 276) پنجم) برای مد مانند (کتاب) و (عجوز) و (قضیب) که زیادی (واو) و (یاء) و (الف) برای زوال اضطراب لسان است که به واسطه حرکات مجتمعه پدید آمده پس در کلمه ای مانند (شدید) زیادی یاء برای زوال اجتماع امثال است. و از جمله اموری که دلالت دارد بر اینکه عرب گاهی حرف زاید آورند برای فاصله انداختن میان مثلین، قول آن هاست در جمع (قردد) (قرادید) با یاء زایده در کلام فصیح، و عرب این کار را نکند در کلمه ای که آخر آن اجتماع مثلین نشده مگر در ضرورت مانند قول فرزدق شاعر:

تن فی یدها الحصى فی کل هاجر

نفی الدراهم تنقاد الصیاریف

ششم) برای تکثیر کلمه مانند زیادی الف (قبعثری) و نون (کنه بل) و در این دو بناء الحاق ممکن نیست لذا برای تکثیر است چون در اصل نظیری ندارند که این دو را به آن ملحق کنیم، و هر گاه ممکن باشد که زاید در کلام را حمل بر فائده کنید اولی از حمل بر تکثیر است زیرا در تکثیر فائده وجود ندارد.

هفتم) برای عوض که گاهی در زبان عرب حرفی حذف می شود بجای آن حرف دیگری جایگزین می شود مانند: (زناده) که در اصل (زندیق) بوده و همان طور که می بینید وقتی (یاء) حذف شده از میان کلمه در عوض (تاء تانیث) در آخر آن اضافه شده است (زکی جعفری، 1385 ه: 151-1/152؛ بدیع یعقوب و الاسمر، 1418 ق: 276)

نتیجه

با توجه به کارکرد علم صرف که معطوف به ساختار کلمات و نسبت آن با معانی است، در ضمن نوشتار حاضر معلوم می شود که حروف زاید در ایجاد اوزان مختلف کلمه - که هر یک از این وزن ها دارای معنا یا معانی جدیدی می باشند- نقش به سزائی دارند. در این نوشته سعی شد در ضمن تعریف حروف زیاده و بیان جایگاه های مورد استفاده قرار گرفتن این حروف با بیان مثال هایی نحوه تشخیص زوائد در کلمه مشخص شود. در بخش پایانی فوائد استفاده از این حروف به صورت مختصر بحث شده است.

کتابنامه

* قرآن کریم.

1. ابن جنی، عثمان، (1419 ق)، المنصف، بیروت: دارالکتاب العلمیه.

2. الاسترآبادی، الشیخ رضی الدین محمد بن الحسن، (1389 ق)، شرح شافیه ابن حاجب، قم: دارالمجتبی.

3. الاسمر، راجی؛ بدیع یعقوب، امیل، (1447 ق)، المعجم المفصل فی علم الصرف، بیروت: دارالکتاب العلمیه.

4. امین شیرازی، احمد، (1385)، صرف روان، قم: انتشارات بوستان کتاب.

5. بديع بعقوب، اميل، (1390)، المعجم المفصل في اللغة العربية، بي جا: انتشارات ناب مصطفى.
6. زكى جعفرى، سيد محمد، (1385)، قرة الطرف، قم: دارالحجة (عج).
7. زمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد، (1422)، شرح المفصل ابن يعيش، بيروت- لبنان: دارالكتب العلمية.
8. سيويه، عمرو بن عثمان، (1966 م)، الكتاب، به تحقيق محمد عبدالسلام هارون، بيروت: دار القلم.
9. عرب خراساني، على، (1385)، درسنامه صرف، قم: انتشارات دارا لعل.
10. على دوست، ابوالقاسم، (1388)، سلسيل في التجزية و الاعراب، قم: انتشارات اسوه.
11. نيشابورى، الحسن بن محمد، (1428 ق)، شرح النظام على الشافيه، قم: انتشارات دارالحجة (عج).